



پیام یاران

از ابن مقفع پارسی به منصور خلیفه عباسی

«۲»

این پیام بزبان عربی نگاشته شده و دادبه (ابن مقفع) آنرا از زبان خود یاران خود دیکته میکند و خطاب آن همه جا از آغاز تا انجام به منصور خلیفه عباسی میباشد و بهمین جهت آنرا بتازی : «رسالة الصحابه» یعنی پیام و سخن یاران یا «پیام یاران» نامیده است.

منصور خلیفه، فرمانروای عباسی، سرمست از باده پیروزی و غرور، براریکه اقتدار تکیه زده و برکشوری پهناور فرمانروائی داشت که از جبال پیرنه در مرز اسپانیا و فرانسه کنونی تا فرسنگها ماورای رود جیحون از یک سوی و از خلیج فارس و دریاچه خزر و دریای سیاه و دریای مدیترانه و اوقیانوسیه تا اعماق افریقيه از سوئی دیگر گسترده است. در آن کشور بزرگ و آن سرزمین پهناور، امروز پرچمهای رنگارنگ دهها کشور پادشاهی و جمهوری در اهتزاز می باشد. اقوام گوناگون، نژادهای مختلف، با زبانها و رنگها و سنتهای مختلف، در پهنه آن مسکن دارند. هر قوم دارای گذشته و تاریخ و تمدنی مخصوص بخود می باشد، اقوام پارسی، ترکی، مغولی، رومی، مصری، بقایای اقوام باندۀ کلدۀ و آشور و فینیقیان، قبطی و مصری و ... و ...

آقای سید کاظم امام از محققان نامور معاصر.

برخی دارای تمدن و فرهنگ و تاریخی درخشان و عظیم بوده‌اند مانند ایرانیان و اقوام دیگر مانند قبطیان، مصریان و بعضی دارای تاریخ و فرهنگی در سطحی کوچکتر و کم‌اهمیت‌تر و اقوامی در حال بربریت و توحش. پادشاه و فرمانروای عباسی (بعنوان خلیفه اسلام) خودسرانه و دلیرانه، بدلخواه خود و بدلخواه عمال حکومت مستبد خود، بر آن محشر کبری و بر آن سرزمین پهناور و بر آن همه اقوام و ملل گوناگون فرمانروائی میکرد و بوسیله اموال بیکران که از چپاول ثروت‌های آن‌همه سرزمین‌های پر نعمت و ثروت‌مند که در خزانه (بیت‌المال) گرد آورده و انباشته بود، مردان دانا و فعال و کاربر آن سرزمینها را بدور خود گرد آورده، اراذل و اوباش رابه‌زور و سیم بسیج کرده، با سپاهی عظیم و نیرومند بر آن اقوام و سرزمینها سلطه و سیطره افکنده بود.

هرج و مرج و آشفتگی اوضاع اجتماعی به حد اعلا رسیده بود، فرمانروای مستبد هر چه دلش میخواست و هر چه را بصلاح و صرفه حکومت خود میدید، به نیروی سرنیزه، ب مردم تحمیل میکرد. از سنت‌های اسلام و راد و رسم راشدین خبری نبود. بالضروره یاران و عمال و وزرای او و بالاخره سپاهیان او هر چه دلشان میخواست میکردند، از مالیات و خراج شرعی نامی بیش نبود. اموال مردم را از راه غارت و چپاول و رشوه، بنام خراج و صدقات در بیت‌المال می‌انباشتند. هیچ قانونی وجود نداشت که حدود حکومت سلطان (خلیفه) و عمال و وزرا را تعیین نماید، بیشتر اداره‌داری (دیوان خراج) در پایتخت بغداد و دیگر شهرستانها در دست افسران و فرماندهان سپاه آن ناحیه بود، آنان هم باید برای خود شیرینی هم جیب خلیفه (بیت‌المال) را پر کنند و هم جیب خود را، ماهانه و جیره سپاهیان از خزانه حواله میشد، اما بجیب فرماندهان و افسران ریخته میشد. بهمین سبب سربازان را برای پر کردن شکم و جیب خود آزاد میگذاشتند.

قوة مقننه «قانون‌گذاری» و قدرت قضائی يك جا و در بست در دست گروهی قرار داشت بنام «فقیه» که هم قانون‌دان و هم قانون‌گذار و هم مجری قانون و هم قاضی خصومات و دعاوی بوده‌اند. این قانون‌گذاران و مجریان قانون یعنی فقها هم مانند خود خلیفه بدلخواه و مطابق میل خود رفتار میکردند اما دلخواهی اینان مانند دلخواهی سیاسی و مصلحت‌اندیشی حکومت نبود بلکه دلخواهی آنان بنام «رای فقهی» یا «فتوی» یا «نظر فقهی» بوده‌است. هر فقیه و هر مفتی مطابق ادله و مدارکی که در تحقیقات فقهی بدست آورده و تشخیص میداد، مطابق رای و باندازه فکر فقهی خود نظری و شش فقهی خاصی ممتاز از دیگری داشت. مذاهب مختلف، آراء مختلف شافعی، حنفی، حنبلی، مالکی، اوزاعی، زیدی، اسماعیلی و... هر گروه يك نوع ادله دارند، قیاس، اجماع، حدیث و... هر فقیه از هر گروه

از ادله موجوده باندازه فکر و عقل و سلیقه خود يك گونه استنباط داشته است. قوانین و آراء و احكام متخالف و ضد و نقیض بحد اعلا رسیده است. در يك شهر، حتی در يك محله، چند قاضی و مفتی فتوا میدهند و قضاوت می کنند یعنی هم قانون وضع میکنند و هم آنرا اجرا میکنند. و فصل خصومات و دعاوی مینمایند. يك قاضی در آن شهر یا آن محله حکم به اعدام گناهکاری میدهد، قاضی و مفتی دیگر در همان محله همان شخص را عیناً تبرئه میکنند. قاضی به اثبات بدهی دوباره کسی حکم و رای میدهد، قاضی دیگر او را محکوم به بی حقی میکند. عقد زوجیت زن و شوهری در محضر يك قاضی استوار تشخیص داده میشود و در محضر شرع دیگر گسسته می گردد و هكذا ...

آنچه که در این رستاخیز هرج و مرج بحساب نمی آید و کسی بدان ارج نمیدهد، رای عامه، آواز مردم، اراده مردم است. سرنوشت آنها، روشن تر بگویم، افسار آنها در دست دیگران است، بهر جا آنها را بکشاند باید بروند و هر چه بگویند آنها باید بی چون و چرا انجام دهند، همانند حیوانات، مگر اسب و استر و گوسفندان از خود رای و نظری دارند؟ یا کسی برای آنها مصلحت اندیشی میکند، اگر هم گاه و بیگاه برای گروهی از آن مردم دلسوزی و مصلحت اندیشی میکنند برای سود و زیان فرمانروا و رجال پیرامون او میباشد، چنانکه گوسپند را پروار میکنند و اسب را فربه میکنند و استر را نیرومند میسازند تا گوسپند را بخورند و بر اسب سوار شوند و بر استر بارنهند.

در يك چنین اوضاع آشفته و پریشان، در چنان رستاخیز هرج و مرج و کژی بکی، با چنان فرمانروای خودسر و خودکام و گستاخ و دلیر و مستبد که هیچکس را یارای دم زدن نمیباشد، ناگهان جوانی اندک سن و بزرگ خرد و اندیشمند و سرفراز، به فر فرهنگ ایران باستان و با سر پر شور بادل پرامید و سینه برافروخته از آتش مهر مبین و مهر نژاد پارس سربلند کرده و به منصور سلطان مستبد و خودسر و مقتدر درس فرمانروائی میدهد، اصلاحات اجتماعی را پیشنهاد میکند، در برابر آن دستگاه اهریمنی عظیم و نیرومند جوانی ایرانی، شوریده سر و کم سن و بزرگ خرد و دلیر و دانا قد برافراشته و برای خلیفه مستبد عباسی از زبان خود و یاران خود نامه سرگشاده و پیامی خردمندانه و دلیرانه فرستاده است و در این پیام اصلاحات اجتماعی و واژگون ساختن حکومت مستبد و محدود نمودن اختیارات خلیفه، و احترام به رای ملت و بنیاد قوانین و شرایع مدنی را برشالوده عقل و دانش پیشنهاد کرده است.

خلیفه در میان هاله از زرور و قدسیت دروغین، در کاخ باشکوه خود، مصون از اعتراض و چون و چرا، ایمن از طرق حوادث زمان آرمیده، دستش

برجام، چشم‌ناظر حرکات موزون خنیاگران، زبانش‌بجای‌تسبیح‌نوشانوش-
گویان، گوش‌با‌وای سرود ورود و بانگ چنگ و چغانه که باوج سپهر برین
میرسید، ناله تارها تاروپود هستی او را میلرزانید، مست از جام‌های
پیایی، خویشتن رابرترین و بهترین آفریدگان میدانند، چه‌کسی می‌تواند به
این چنین جانور خودکام لجام‌گسیخته مردمخوار اعتراض‌کند، اومصونیت
الهی دارد، امیرالمؤمنین است.

داده مردانه و دلیرانه و گستاخانه و جان‌برکف به امیرالمؤمنین درس
اصلاحات اجتماعی رامیدهد و جانبازی در راه انسان‌دوستی و حراست
فضیلت و حق، توشه و رده‌آوردی بود که او از مکتب فرهنگ باستانی ایران
فرا گرفته بود، اوصافی که جوانان ایران همواره بدان آراسته بوده‌ومیباشند
و خواهند بود.

داده پسر دادگشتاسب (عبدالله بن المقفع) از پس پرده قرون و اعصار
درهم نوشته شده، در دوازده قرن پیش، در این پیام به زبان امروزه، با
اصطلاحات، با افکار و اندیشه‌های کنونی، بزبان تمدن عصر حاضر سخن
گفته‌است، اصلاحات اجتماعی، انصاف ملت برای حفظ حقوق افراد خود،
رای ملت در تشکیل حکومت، تعیین حدود و مرزهای اختیارات فرمانروا
(خلیفه)، رای ملت در تشریح و قانون‌گذاری، تدوین یک قانون جامع‌مدنی
بوسیله مجلس شورای قانون‌گذاری مرکب از خردمندان و دانایان مردم،
سازمان قضا و قضاوت بر طبق قانون‌مدون مزبور با تحدید حدود اختیارات
قضات، سازمان اداری و حدود وظایف هر فرد از کارکنان دیوان، سازمان
سپاه و تربیت افراد سپاهیان و توجه به اخلاق و افکار آنان و تعیین حقوق
و جیره افراد سپاهیان و پرداخت آن در موعد مقرر و معین و توجه کامل
به روحیه آنان و کوتاه کردن دست افسران سپاه از دیوان خراج (ادارات
دارائی) و لزوم فرا گرفتن افسران سپاه قوانین مدنی را و تعیین مقادیر و
مواعد پرداخت مالیاتها و اخراج افراد وظیفه‌نشناس و نادرست از دیوان
و بالا جمال اداره امور اجتماع بر پایه عقل و بوسیله عقلا و خردمندان و... و...

این اصلاحات و این اصول همگی از مظاهر تمدن مترقی عصر حاضر
و از جلوه‌های یک حکومت دمکراسی و یک مجتمع انسانی دمکرات میباشند،
غریبان را رسولان تمدن مترقی عصر جدید و سازندگان و مبتکران جوامع
دمکراسی میدانند.

این پیام و مندرجات آن نمودار فصلی از فرهنگ کهن ایرانی میباشند
که تاروپود آن از روح دمکراسی و حکومت مردم بر مردم تنیده‌شده است.

کلمه دمکراسی

دمکراسی گویا کلمه‌ایست که ریشه یونانی دارد و از نام یکی از فلاسفه
یونان گرفته شده‌است، وی عقیده داشت که جهان ماده از ذره تا ذره، از

ماه تاماهی ، همه از ذرات كوچك غير قابل شكستن و درهم فشرده تركيب ميگردد (يعني اتم) و در اعصار بعد از طريق زبان لاتين اين كلمه بزبانهاي اروپا راه يافته و بتدريج از معني اصلي دستخوش تحول گرديده و بمعني حكومت ملي و حكومت ملت بر ملت (اقتدارها و قوانين همه ناشي از ملت) استعمال گرديده است و بعدها افعال و صيغ ديگر درهمين معني جديد اشتقاق يافت.

در پيام داديه كلمه دمكراسي ديده نميشود و اين كلمه هرگز نيامده است. ما از دمكراسي روح دمكراسي و حقيقت آنرا مي خواهيم نه لفظ آنرا. اين پيام كه بر گي زرین از كتاب فرهنگ ملي باستانی ایرانی است بخوبی نمودار روح دمكراسي حقيقي مي باشد و ميرساند كه تا رويود فرهنگ كهن ما از دمكراسي حقيقي (دمكراسي كه برشالوده دانش و بينش استوار گرديده) تنيده شده است.

ابوجعفر منصور كيست ؟

پيام ياران خطاب به ابوجعفر منصور خليفه عباسي مي باشد و با نام او آغاز گرديده است و اين ابوجعفر منصور كسي است كه ابن المقفع چندين بار با نوك زهر آگين قلم خود نيشهائي جگر خراش بدل او زده و چيزهائي نوشته بود كه مانند تير دل دوز به سينه وي نشسته بود. چنانكه هنگاميكه عيسي بن علي، عموي منصور، عليه او به دعوي خلافت قيام كرد و ميان او و سپاه منصور جنگهائي در گرفت و خونها ريخته شد سرانجام بوساطت ريش سفيدان و بزرگان خاندان عباسي ميان ابوجعفر و عيسي صلحي برقرار شد و مقرر گرديد كه عيسي ديگر دعوي خلافت نكند و آرام باشد و منصور نيز بدو آسيب نرساند. مي بايستي يك صلح نامه نوشته شود و به امضاء و مهر طرفين برسد و بايد عبارات آن محكم و روشن و چهار ميخ شده و قابل هيچگونه توجيه و تاويل نباشد زيرا نيرنگبازيهاي ابوجعفر منصور نسبت به خدمت گذاران دولت خود بر همه جهانيان روشن بود و او هنگاميكه پاي مقام خلافت به ميان مي آمد حتى بر نزديكترين خويشاوندان خود ابقا نمي كرد. حالا چه كسي بايد اين صلح نامه را بنويسد؟ كي بهتر از داديه پسر داد گشتاسب (عبدالله ابن مقفع) است؟ زيرا بنياد گذار نثر مرسل عربي و خدای اين شيوه ادبي بشمار بود و خاندان آل عباس او را بخوبی می شناختند و به استادی او اذعان داشتند. عبدالله ابن مقفع مأمور نوشتن آن گرديد. او صلح نامه مذکور را نوشت و پيمان نامه ای نوشت كه ديبران زبردست زمان رابه حيرت افكند و از جمله عبارات آن اين جملات بود: «ومتى غدر امير المؤمنين بعمره عبدالله عبیده و آماه احرار و كل زوجة له طالق و كل مال له فهو فئء و المسلمون في حل من بيعته» هنگامی كه ابوجعفر صلح نامه راديد و خواند و دانست كه چگونه اين استاد زبردست،

همه هستی و شخصیت و بالاتر از همه ، سلطنت (خلافت) او را وثیقه و رهن صلحنامه قرار داده است . مسئله (بیعت) در نظر خلفای عباسی بخصوص منصور کوچک نبود . هر غث و سمین را در راه آن حاضر بودند بدهند . دادبه ماهرانه آنرا وثیقه و رهن آن صلح قرارداد . منصور که از استادی و مهارت وی خشم و شگفتی سراپای او را گرفته بود ، گفت «قاتل لله هذا الفارسی ما افسحه؟» می گویند در همان مجلس ، در حال خشم گفت : خدا مرا بکشد اگر من او را نکشم . بسر سخن دادبه بازگردیم . گفتیم اونامه سرگشاده نوشت که خلاصه آن اعتراض بر اوضاع فاسد اجتماعی و سیاسی دولت آل عباس و طرق اصلاح آن می باشد .

پس از این پیشگفتار و بیان سخنی چند درباره افکار اصلاحی و اندیشه های اجتماعی دیکته کننده پیام (دادبه) و نحوه تفکر مرقی و درجه عقلیت و کمال انسانی وی ، به ترجمه پارسی بی کم و کاست اصل پیام می پردازد .

و یادآور میشود که: افکار و اصول اجتماعی و سیاسی را که دادبه، در این پیام، بفرمانروای معاصر خود، ارائه کرده، و اصلاحات اجتماعی جامعه اسلامی زمان خود را پیشنهاد نموده است، بکلی باسندهای سیاسی معاصر او مغایرت داشته، و با مقتضیات و خصصتهای فطری و اجتماعی و اخلاقی مردم آن عصر مابین بوده است، و روح ملت و خوی فرمانروایان و حتی قوای دراکه دانشمندان از قبول چنان افکار امتناع می ورزیده است.

توده های بشری و جوامع انسانی، در آن عهد، برای پذیرش چنان اندیشه ها هرگز آماده گی نداشت. پگاه بود و کاروان مدنیت و فرهنگ بشر، راهی بس دور و دراز در پیش داشت و می بایست فراز و نشیب تجارب فکری و حوادث روحی و عقلی بسیار را پیموده تا بسر منزل پختگی فکری و کمال عقلانی برسد.

قاموس انسانی و نیروهای دراکه بشری برای فهم و درک و پذیرش اندیشه های دادبه می بایست بر فراز گردونه تندرو زمان ، دوازده قرن را به پیماید تا برای پذیرش افکار پخته و رسیده او آماده گردد. زیرا مبادی اصول و اندیشه های دمکراسی اجتماعی، در طلیعه قرن ۱۷ میلادی در اروپا، در اثر وزش طوفانهای اجتماعی و سیاسی، ریشه دوانید، و روح دمکراسی در افکار توده های از بشر دمیده گردید و از آن پس در حال بالیدن و در سیر تکاملی است تا اینک در عصر حاضر بکمال نزدیک و نزدیکتر میگردد.

روزگار دادبه: دادبه در عصری میزیست که تندوی خرافات و اباطیل و اوهام نسبی بس هنگفت بر افکار مردم تنیده ، و راهرا بر نفوذ نسیم آزادی بخش اصول و افکار دادبه بر بسته بود، و برای سلطه حکومت عقل و منطق هیچ مجال و فراغ تهی باقی نبود . جمود تا اعماق اندیشه های مردم ریشه دوانیده، و اوضاع اجتماعی آن عهد، که عناصرش از هزارها سال و قرن پیش از نیاکان بشر در مجتمعات برجای بود، همچون میراثی گرانبها و مقدس و معبودی لایتغیر آنرا می پرستید و بر منهای آن میرفته است و بالضرورة برای افراد مجتمع آن عصر ، از عالی تا دانی و از دانا تا نادان افکار و اندیشه های ارائه شده در پیام بس بیگانه و طرز تفکری بس ناشناخته بوده است.

اوهام و باطیل تاریخی کهن دارد، تاریخ خیال با تاریخ انسان آغاز گردیده و درهم آمیخته است. خیال و انسان بارشته‌های استواری بیکدیگر بسته شده و گوئی دوهمزادند که در آغوش هم پای بر عرصه هستی نهاده‌اند. اوهام به‌مراهی حوادث در بستر زمان غلطیده و دوشادوش و پهلوی‌پهلوی کاروان بشر از وادی ازل، از غارتاریک توحش تا شهرستان مدنیت رهسپرده و در مجتمع انسان که چون دریائی ژرف و بی‌کران است بر فراز هم‌انباشته گردیده، و کاروان اشرف مخلوقات، از افق تاریک و از غار تیره و تاریک دوران همجیت به‌رهنمونی و پیشوائی الهه خیال پیوسته در تک و تاز بوده و به‌پیش تاخته و هنوز هم می‌تازد.

شکستن دیوار خیال و پیکار با سنتهای کهن که در خوی و نهاد مردمان سرشته است کاری ساده و آسان نبود، کاری نداریم که اثرات این پیام تاجه اندازه بوده، و تاجه مرحله افکار فرمانروایان را دستخوش تحول یا لااقل تزلزل نموده است، زیرا این خود یک بحث دیگر است. این مقفع، با حفظ معتقدات و احترام به سنتهای متداول، اصول خود را ماهرانه ارائه نموده، و این خود دلیل دیگر است که وی در دوازده قرن پیش یک دمکراسی حقیقی و کامل را برای اصلاحات جامعه‌ای بفرمانروا عرضه و ارائه کرده است!

پس آنچه که برای ما بسی اهمیت دارد، و مایه مباهات و بسی شگفتی میباشد همانا عظمت افکار عرضه شده و نحوه تفکر این سند تاریخی است.

تقریباً دوازده قرن بعد، ملت‌های تکان خورده و تازه بیدار شده اروپا، در اثر تجارب قرون سالفه و اعصار خالیه و رهنمونی گروهی متفکران و فلاسفه اجتماعی روشن‌بین، با اصول دمکراسی دست‌یافته، و برای نخستین بار، در تاریخ انسان، جوامع بشری، بر پایه اصول منطق و عقل و سلطه ملت (دمکراسی) بنیاد گردید، و نمونه و سرمشقی شد که بتدریج اقوام و ملل گیتی، مجتمعات خود را بر آن شالوده افکندند، و هنوز هم این پیروی ادامه دارد و از این رو است که اروپائیان خود را رسولان دمکراسی و مهندسان بنیادگذار تمدن جدید میدانند.

پیام دادبه، پس از اعلامیه کورش بزرگ درباره حقوق بشر، متقن‌ترین گواه و سندی است که مینمایاند فرهنگ باستانی ایران آفریدگار و سرچشمه روح دمکراسی و بنیادگذار حکومت منطق و عقل بوده و میباشد.

دوازده قرن پیش، در عصر تاریکی و بردگی، در عصری که خمودگی استیلا داشته و بشر در خواب عمیق خود هنوز فرو بود و از پهلویی به پهلوی دیگر می‌گردید، جوانی ایرانی روشن روان و بیدار دل، مشعل آزادی بخش دمکراسی را برافروخته و اصلاح جامعه معاصر خود را ارائه میکند.

منبع الهام دادبه، خرد و اندیشه خود او و چندتن یاران انگشت‌شمارش بوده است، و چنانکه اجمالاً اشاره رفت، سرچشمه افکار و الهامات دادبه و یاران او فرهنگ باستانی ایران بوده است و بس.

دنباله دارد